

ملاحظه ای نظری پیرامون حقوق بین الملل عمومی و امنیت جمعی

سیروس نورایی^۱

^۱ استادیار گروه حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام آباد غرب

چکیده

درباره حقوق بین الملل بسیار نوشته‌اند ولی بیشتر این نوشته‌ها نه تنها بر مفهوم‌بندی مشخصی از حقوق بین الملل متکی نیست بلکه نوعی تحلیل ارزشی را هم نمایان می‌سازد که اعتبار علمی آن را خدشه‌دار می‌نماید. مقاله کنونی در حقیقت تجزیه و تحلیلی تئوریک از حقوق بین الملل است که با مفهوم‌بندی واژه مذکور بازیافت شده است. عبارت دقیق، نوشتار در بحثی نظری حقوق بین الملل را در میان امنیت جمعی کنونی مورد شناسایی قرار می‌دهد. ترسیم این وضعیت در دوران سیستم دو قطبی و نظم نوین جهانی در روابط بین الملل فرآیند رویکرد حاضر را تکمیل کرده است.

واژه‌های کلیدی: حقوق بین الملل، امنیت جمعی، نظم نوین جهانی، سیستم دو قطبی.

مقدمه

نقش حقوق بین‌الملل عمومی در نظم جهان به ویژه پیشگیری از ناهنجاری‌های ملتها همواره مورد بحث صاحب نظران مسائل حقوقی و سیاسی بوده است. شاید انتخاب « نزاکت » و « حقوق » و یا تلفیقی از این دو در روابط بین‌الملل یکی از مهمترین راهبردهای اندیشمندان باشد.

پیچیدگی این موضوع وقتی بیشتر می‌شود که در عرصه بین‌المللی، تعریف و ماهیت حقوق بین‌الملل عمومی و همچنین فعالیت آن نیز مورد سوال و در ابهام قرار دارد. واقعیت این است که تجربه کشورها نشان می‌دهد آنان از یک طرف وظایفی به مثابه دولت ملی بر عهده دارند و اساساً نمی‌توانند هدفی غیر از منافع ملی دنبال کنند و از طرف دیگر مشکلات ناشی از رعایت نظم بین‌المللی با حقوق میان کشورها پیوند یافته است. اینجا ضرورت یک موتور و محرک نیرومند برای به حرکت درآوردن چرخ‌های حقوقی ملتها اجتناب ناپذیر است. در واقع کارکرد کشورها نظیر بی‌نظمی، پایبند نبودن به حقوق و قدرت طلبی صرف جامعه جهانی را رنج داده است. در حال حاضر حقوق بین‌الملل عمومی به دنبال ناکامی‌هایی در اینجا و آنجا و همچنین مباحثی پیرامون ناکارآمدی آن مطرح گردیده بحث کالبد شکافی مجدد حقوق بین‌الملل عمومی مورد ارزیابی قرار گرفته است. نظر به اهمیت این مسئله و مقولاتی همانند تعریف و ماهیت حقوق بین‌الملل در عرصه جهانی، مقاله سعی می‌کند تا نقش حقوق بین‌الملل عمومی پیرامون ناهنجاری‌های دنیای معاصر را بحث نماید.

مفهوم‌بندی حقوق بین‌الملل

بحث حقوق بین‌الملل عمومی به طور کلی در خلأ انجام نمی‌گیرد. این حقوق جزئی از نظام جهانی و با آن پیوند خورده است. بنابراین می‌بایست روشن شود که درباره چه مقوله‌ای بررسی صورت می‌گیرد. نقش حقوق بین‌الملل عمومی در مناسبات جهانی تا حدودی با نقش آن در روابط دو کشور تفادت می‌کند. اگر بخواهیم تعریفی ارائه نماییم بایستی از یک واژه تحت عنوان « قواعد بین‌الملل » نام ببریم. قواعد بین‌الملل به این مفهوم که حقوق محض نیست ولی از حقوق حمایت می‌کند و تحت شرایط ویژه و نه هر شرایطی تبدیل به قانون می‌شود یعنی حقوق هنجار و نه ارزش است. تصور اینکه در جنگ‌های جهان گیر حقوق بین‌المللی نتوانست محملی بر جلوگیری از جنگ فراهم سازد. بیانگر هنجاری بودن آن است. کلیه کسانی که از دیدگاه جامعه‌شناسی و علوم سیاسی به مسأله حقوق بین‌الملل برخورد می‌کنند به این نتایج رسیده اند که اگر حقوق بین‌الملل به معنای دقیق کلمه در میان کشورها جاری بود هیچگاه جهان در کام جنگ‌های جهانی و دیگر جنگ‌ها فرو نمی‌رفت حقوق بین‌الملل در میان کشورها به مفهوم قواعد مطرح می‌شود کسانی که با حقوقی بودن آن مخالفت می‌کنند یعنی نفی یا انکارکنندگان حقوق بین‌الملل که بر ماهیت غیرحقوقی حقوق بین‌الملل و فقدان ارکان عالی و برتر در دنیا و نهایتاً منافع و مصالح کشورها تأکید و تکیه دارند (ضیایی بیگدلی ۱۳۸۵، ۱۴) گاهگاهی از این موضوع عدول می‌نمایند. چون تصور آنان بر این است که مشکلات متعدد بشریت توسط دولت‌ها حل می‌شوند. در اینجا این سوال قابل طرح است: آیا مجموعه کشورها نمی‌توانند با همکاری و یکدیگر مصائب و رنج بشریت را پاسخ دهند؟ سوالی که هانری دونان بانی صلیب سرخ جهانی نیز طرح نمود. یا بعبارت دیگر آیا خود دولت‌ها نتوانسته‌اند حقوقی برتر از خویش پدید آورند، مسئله‌ای که عده‌ای از اندیشمندان همانند جان استوارت میل امید ملت واحد جهانی را پرورش دادند. هنوز این فلسفه حقوقی عده‌ای از حقوقدان‌ها را به این باور کشانده است که سازمان ملل متحد یک دولت جهانی است. که مبنای آرمان‌گرایی دارد. برداشتی صلح محور از روابط بین‌الملل به‌شمار می‌رود که در مقابل نظریه رئالیستی و جنگ محور قرار گرفته است و هسته مرکزی دیدگاه سنتی را تشکیل می‌دهد (نقیب‌زاده ۵۷، ۱۳۷۳) به گونه‌ای واقع‌گرایانه می‌توان بیان داشت کدام کشور را می‌شناسیم که در مناسبات بین‌المللی در جهت انحراف از منابع ملی حرکت کرده باشد؟ اصولاً امنیت ملی با منافع ملی پیوند می‌خورد و همین عامل یعنی برداشت کشورها از مفهوم امنیت و شرایط و لوازم آن زمینه تعارض منافع ملی را فراهم می‌سازد (روشندل ۱۳۷۴، ۲۳) آیا این حقیقتاً مصداق بی‌نظمی در دنیاست؟ یا باید آن را یک کارکرد واقعی به حساب آورد. به همین اعتبار ارزش‌ها برای کشورها متفاوت

است و هنجاری بودن حقوق بین‌الملل عمومی خود را نشان می‌دهد. در خلال همین بحث می‌توان درک نمود چرا کشورها در قبال مسائل حقوقی در دنیا یک موضع‌گیری واحد را ندارند. یعنی معیارهای چندگانه‌ای در برخورد با قضایا در پیش می‌گیرند. بحث مثالی مسئله به این صورت قابل ادامه است چرا در جایی حقوق بشر و قواعد مربوط به آن از انسان‌هایی دفاع می‌کند و در جای دیگر و وضعیت مشابه به چنین رویه‌ای دنبال نمی‌شود؟ آیا انسان یا بشر با هم تفاوت ماهیتی دارند؟ نمونه‌های فراوانی در طول تاریخ از این دست وجود دارد حتی برخی قواعد شکنی هیتلر و صدام حسین که به نام جنگ صورت عمل به خود گرفت از همین‌گونه قلمداد کرده‌اند. امروزه با پیچیده شدن مناسبات سیاسی، صنعتی و تکنولوژی که کمتر دولت‌ها را نیازمند جنگ می‌کند، هرچند آخرین گزینه نیز هنوز جنگ است موارد نقض و پایمال شدن حقوق بین‌المللی به وضوح قابل تشخیص نیست.

انگیزه نوشتار این است که تضاد بین دو وجه حاضر را چگونه می‌توان حل کرد؟ یعنی اینکه از یک سو حذف قدرت‌طلبی کشورها به عنوان تابعان فعال حقوق بین‌الملل عمومی از محالات است و اگر دولتی در فعالیت‌های مختلف قدرت را پیگیری نکند عملاً دولت نیست و از سوی دیگر تمکین دولت‌ها از هنجارهای بین‌المللی یا همان حقوق بین‌الملل برای حفظ نظم لازم است. در اینجا سعی می‌شود یک راه حل میانه‌ای در این وسط پیدا کنیم در جایی که ارزش منبعت از منافع و امنیت ملی متفاوت و گاه متعارض است اگر قرار است دولت‌ها در حفظ نظم کوشا باشند. چگونه منافع آنان باعث قانون‌شکنی بین‌المللی نمی‌گردد. مقاله تلاش دارد ورای وجه حقوقی موضوع نظرگاه سیاسی آن را روشن سازد یعنی در چه حالتی خود دولت‌ها ضد نظم بین‌المللی نمی‌شوند؟ با اینکه در عمل رویه و پراتیک کشورها خلاف جریان مذکور را نشان داده است.

حقوق بین‌الملل در میان امنیت جمعی

واقعیت این است که حقوق بین‌الملل در حال حاضر شرایطی بحرانی و سرنوشت ساز را از سر می‌گذرانند، گذر از این شرایط بدون هماهنگی و همکاری کشورهای قدرتمند میسر نیست و اگر هم باشد، حتماً با پیامدهای سیاسی دردناک همراه است. در قرن بیست و یکم تصور اینکه بتوان جامعه جهانی را بدون هنجارهای قانونی اداره کرد ساده‌اندیشانه و غیرممکن است. جهان در قرون اخیر روند وابستگی متقابل طی کرده است و این وابستگی بسیار عمیق خواهد بود (ساعی ۱۳۸۳) حقوق بین‌الملل در این مناسبات متقابل که وابستگی تلقی شده است، از زمان فروپاشی شوروی سابق وارد جدی‌ترین رکود گردیده، رشد قدرت در قطب دنیای کمونیستی که بالانس جهان را فراهم ساخت، متوقف شد و سپس در سایر نقاط جهان هرچند بصورت موردی پروسه منفی به خود گرفته است سرانجام در جهان سوم با توجه به خصوصیات آن به علت کاهش هنجارهای تعیین شده در موضع ضعف قرار گرفته، تنها دلیل از میان رفتن سیستم دوقطبی که فرصتی برای این دسته از کشورها بود به این ترتیب از دست رفتن تمسک به قواعد پذیرفته شده بین‌المللی در سال ۲۰۰۱ (۱۱ سپتامبر) به حد خطرناکی رسیده است. این دوران که از آن به نام دوران نظم نوین جهانی یاد می‌شود عبارتی که جورج بوش پدر بکار بست خود یک نوع بی‌نظمی به شمار می‌رود (قدس ۱۳۷۲) پیش بینی می‌شود رعایت قواعد افزایش چشمگیری نداشته باشد علل عدم رعایت قواعد بین‌المللی هرچه تلقی گردد به انگیزه‌های سیاسی منتهی می‌شود. تردیدی نیست که وقفه در عالم حقوق بین‌الملل اثرات مستقیمی بر روی ملت‌ها به جا گذاشته است. آنچه برای ما مهم است فهم این مطلب خواهد بود که حقوق بین‌الملل و امنیت جهانی دارای رابطه مثبت و مطلوب هستند. اصولاً حاکمیت تام و انحصاری هر دولت به مثابه تابع حقوق بین‌الملل و یا اختیار عالیه اتخاذ تصمیم هر دولت است (فلدرن ۱۳۹۱، ۶۹) جدا از این امر، امنیت جهانی بر توافق تمام یا اکثر دولت‌ها در راستای اقدامات مشترک علیه دولت خاطی استوار است. که بصورت مشروع امنیت همه کشورها را تضمین کند اصولاً نظام امنیت جمعی ناشی از چنین توافقی است. استفاده از زور برای اجرای قواعد بین‌المللی توسط مراجع بین‌المللی همانند سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است. بند ۲ ماده ۴ منشور تمام اعضا را مکلف به عدم استفاده از زور علیه تمامیت ارضی سایر اعضا نموده است. ماده ۵۱ نیز دفاع

مشروع را در قالب هم حق ضروری و هم جمعی مجاز می‌داند. این موارد امنیت جمعی را در ابعاد گوناگون مورد مذاقه قرار می‌دهد. (مقتدر، ۱۳۸۳، ۱۳۴) در این میان، مبنای حقوق بین الملل حاکمیت دولتهاست که زمینه اجرایی شدن قوانین را در حالت رضایت یا جبریت فراهم می‌کند. آن فرمولی که حقوقدان‌ها از آن به عنوان اراده گرای و عین گرای یاد کرده اند (بیگدلی، همان، ۵۹) لازمه تحکیم و تثبیت، صلح و امنیت بین‌المللی بر عهده کشورها قرار می‌گیرد از یک طرف دولتها مستقل هستند و دارای حاکمیت انحصاری که رضایت آنها در هر صورت شرط اساسی حقوق بین‌الملل است و از طرف دیگر لازمه زیست و پایداری جامعه جهانی عدول از این واقعیت خواهد بود که کشورها مواردی از حاکمیت و منافع ملی را فدای هدف برتر یعنی امنیت همه نمایند. بدیهی است سازمان ملل متحد می‌تواند نهاد حاکمیت برتر تمام کشورها باشد اما در دوران نظم نوین جهانی سازمان در زیر قدرت امریکا قرار گرفته است (قدس، همان) به بیانی دیگر این سازمان زمینه‌های سیاسی را بیشتر از پیوندهای حقوقی رعایت کرده است به ویژه پس از فروپاشی شوروی سابق عملکرد سازمان ملل متحد اینگونه بوده است. تلاش کشورها نیز در طول تاریخ با هدف تقویت حاکمیت صورت گرفته است دولتها سعی کرده‌اند با تمرکز قدرت و انباشت تسلیحات امنیت خود را تامین کنند هر چند به همین اعتبار وارد اتحادها و ائتلاف‌های فراملی، منطقه‌ای و جهانی شده‌اند (کاظمی، ۱۳۷۰، ۱۹۰) موازی با این قدرت‌های برتر سهم بیشتری از امنیت جهانی را کسب می‌نمایند در جامعه بین‌المللی امروز از آنجایی که حاکمیت‌ها قدرت مطلق خود را از دست می‌دهند و به اصطلاح حاکمیت‌ها نفوذپذیر گردیده‌اند (اخوان زنجانی، ۱۳۷۲) آمال تحقق حقوق بین‌الملل عمومی عملی‌تر شده است. امکان بهره‌گیری از حقوق در چنین جامعه‌ای در راستای سستی حاکمیت صورت می‌پذیرد. به عبارت ساده‌تر قواعد بازی‌های سیاسی مبتنی و منطبق بر منافع ملی از حقوق بین‌الملل پیروی می‌کند.

هنوز راه درازی برای بشریت در پیش است تا همه دولتها تحت اختیار یک نهاد برتر عمل نمایند. یعنی حاکمیت‌ها بجای نفوذ-پذیری، حذف و محو گردند. حاکمیت از این جهت ناقض حقوق بین‌المللی است که کشورها و رای توسل صرف به حقوق بین-المللی مندرج در منشور و عهدنامه‌ها بر مقاصد و اصول سیاسی تأکید دارند، در حقیقت تحت‌الشعاع قرار گرفتن مسائل حقوقی بیانگر انکار اهلیت سازمان ملل متحد است. البته استدلال‌هایی هست که سعی دارند به ارزش‌های حقوقی سازمان ملل اکتفا کنند و آن را مرجعی برای رفع و حل اختلافات بیان نمایند (آقای ۱۳۸۶، ۵۸) عالم عمل نشان می‌دهد که سازمان ملل متحد چگونه ابزاری در ذیل قدرت به مفهوم انضمامی آن بوده است بنابراین عملکردهای این مرجع در قالب امنیت جمعی نوعی سیاست دوگانه و نه ترتیبات منظم وجدی حقوقی را منعکس ساخته است لازمه سیاست زدایی از سازمان مهار قدرت‌های برتر مختلف است که خود پیامدهای سیاسی و نه حقوقی دارد با این وجود نمی‌توان منکر حضور مثبت این نهادهای بین‌المللی بود.

اگر بحث در مورد کشورها به صورت جمعی مطرح می‌شود همه آنها باید محدودیت‌های حقوقی را بپذیرند و قدرت‌های بزرگ همانگونه کارکردی داشته باشند که قدرت‌های کوچک از نظر قانونی دارند. این ظرافت حقوقی که همه کشورها دارای وزن یکسانی هستند و از نظر حقوقی حاکمیت‌ها هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند یک تناقض میان فلسفه نظری و عملی سازمان است در منشور برابری شکلی قید گردیده اما برابری ماهیتی کماکان در پراتیک گویای اتمسفری دیگر است. (فلدرن، همان، ۷۲)

این وضعیت بیان می‌کند که حقوق بین‌الملل عمومی متأثر از منشور به شدت سیاسی شده است و مسائل حقوقی در واقعیت رنگ می‌بازند در نتیجه کشورها بر حسب توانایی کمتر آماده اند که از اجرای مقررات سیاسی فاصله گیرند. مهمترین مؤلفه سیاست بین‌الملل رشد نابرابر قدرت دولتهاست. رشد نابرابر باعث می‌شود که بعضی از قدرت‌ها به مثابه قدرت برتر ظهور کنند و برخی دیگر به قدرت‌های رده دوم و پایین‌تر تبدیل شوند این تحول ساختاری باعث عدم ثبات نظام‌های مختلف شده و پیوسته جهان همراه نقض مقررات بین‌المللی و جنگ بین کشورها بوده است. (قوام، ۱۳۷۲) حال در جستجوی یافتن پاسخی بینابین برای این تضاد چه باید کرد؟ مسئله این است که هر دولت متناسب با قدرت خود دارای جایگاهی در نظام بین‌الملل است (ماکیاول، ۱۳۶۶) و از این موقعیت برای کسب حداکثر استفاده بهره برداری می‌کند یعنی هماهنگی و ارتباط معناداری

بین قدرت و حقوق وجود دارد تنها در موارد مکرر استفاده از حقوق به عنوان وسیله و ابزار تحقق پذیرفته است این مؤلفه در امنیت میان کشورها بصورت یک قاعده حکم فرماست.

بنابه این دلیل می‌توان خاطر نشان ساخت که اصول منشور ملل متحد دیگر نمی‌تواند هدایت‌گر همه کشورها بطور عادلانه باشد اصولاً فرآیند تصمیم‌گیری دولت‌ها به اصول ملل متحد پیوند یافته است که آن نیز با ناکارآمدی مواجه بوده که زمینه ساز بحران‌ها و جنگ‌ها شده است. برهمن اساس، تغییر ساختار سازمان از سوی برخی کشورها دنبال می‌شود (موسی زاده ۱۳۸۴، ۵۰) به بیان دیگر در ساختار سازمان ملل متحد از طریق تدوین مجدد اصولی آن که خواسته‌ها، نیازها و تصمیمات یکسان کشورها را به اجرا گذارد می‌تواند پایه‌های حقوقی در سیستم بین‌الملل را مستحکم کند یا امنیت جمعی را در روابط بین‌الملل به انسجام و انجام رساند.

اکنون سازمان ملل متحد به شدت نیازمند تحول انقلابی است چون امنیت جمعی همان چیزی است که کشورها از حقوق بین‌الملل عمومی می‌خواهند همان‌طور که حقوق از کشورها خواسته تا نظم بین‌المللی را رعایت کنند تنها در این صورت است که تناقض میان امنیت و حاکمیت در عرصه بین‌المللی حل می‌شود امنیت متأثر از این حقوق بیانگر روح بین‌المللی بودن زندگی جمعی است حتی در حالت عادی از شرایط و اوضاع و احوال سیاست و زمانه به گونه‌های مستقیم و غیرمستقیم تأثیر می‌پذیرد. حقوق بین‌المللی در عین حال در کار تنظیم مفاهیم و مضامین مورد نیاز جوامع به کار ویژه سیاسی گرفتار است از این رو موارد نقض حقوق بین‌الملل بسیار است و تا آنجا چنین مشخصه‌ای برجسته شده است که عده ای درصدد رد و نفی حقوق بین‌الملل برآمده‌اند البته حقوق بین‌الملل بیش از سایر نظام‌های حقوقی نقض نمی‌شود ولی برداشت عامیانه متأثر از نقل مفصل حوادث، بحران‌ها و رخدادهای جهانی در وسائل ارتباط جمعی است (کاظمی ۱۳۷۲، ۳۰۷) با این حال پایه اصلی ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل و جلوگیری نقض اینگونه مقررات، حق توسل به جنگ و زور هنوز از حقوقی مانند دفاع مشروع، قصاص، مقابله به مثل و تلافی برخوردار است و تنها اشکال جمعی آن برای برقراری امنیت کفایت می‌کند. زیرا کشورها در روابط بین‌الملل از قدرت یکسان برخوردار نیستند و می‌بایست تعاون آنان قانون شکنان بزرگ را مجازات نماید.

نتیجه‌گیری

هرچند بحث پیرامون حقوق بین‌الملل و امنیت جمعی ادعایی نوین نیست، وجه تمایز این مقاله از موضوع استوار بودن آن بر فلسفه نظری و اساس سیاسی است حقوق بین‌الملل که اکنون موضوعیت عام یافته است، با حمایت امنیت جمعی مرتبط می‌گردد اصولاً فقدان امنیت جمعی بقا و ارتقای حقوق بین‌الملل را به مخاطره می‌اندازد. حقوق بین‌المللی در چهارچوب دولت-ملتها که از قرن ۱۷ زمان قرارداد صلح وستفاليا آغاز شده، امنیت جمعی نیز معنا یافته است به عبارت بهتر جمیع دولت‌ها، حقوق بین‌الملل را از حالت انتزاعی خارج می‌کنند. از این زاویه، حقوق بین‌الملل در خدمت بقای زندگی اجتماعی کشورها در صحنه بین‌المللی قرار می‌گیرد. هراندازه که کشورها تابع ارزش‌های بین‌المللی باشند تأثیر قوانین بین‌المللی افزایش خواهد یافت.

ملاحظه فوق پیامدهای زیر را در پی دارد:

- الف. ثبات و امنیت که امروزه جهان به آن نیاز مبرم دارد از طریق قوانین بین‌المللی قابل حل است. هرچند همین شرایط نیازمند نوآوری‌های سیاسی و حقوقی است.
- ب. در جستجوی راه حل و الگو برای مقررات بین‌المللی که با قدرت پیوند یافته است بایستی به حقوق مشترک پیوند یابد، زیرا که حقوق در مقایسه با سیاست تغییرات کمتری دارد.

ج. راههایی که برای احتراز از بحران نقض مقررات بین‌المللی و عدم امنیت جهانی بصورت هنجار درآمده است نباید متناسب با قدرت ارزیابی شود مثلاً مرجع ارزشیابی رعایت قواعد بشری از دست کشورها خارج و فرآیند نهادی طی کند.

د. در پایان می‌توان به این نکته اشاره داشت که عواملی مانند حقوق بین‌المللی وتو و تامین مالی سازمان توسط برخی کشورها در شکل‌گیری رفتار حقوقی جامعه بین‌الملل اثرگذار بوده است باید به عنوان راه خروجی از تضعیف قانونی یاد شود تا رفتار کشورها بر مبنای قدرت نباشد از دیدگاه منطقی و عقلی خویشتن سیاسی راه حل اجرای حداقل قواعد بین‌الملل نیست و به عنوان خروج از عدم امنیت توصیه نمی‌شود.

منابع

۱. آقایی، سید داود، حقوق سازمانهای بین‌المللی، تهران، انتشارات پیام نور، ۱۳۸۶
 ۲. ازغندی، علیرضا، بازدارندگی و همپایگی استراتژیک، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰
 ۳. سیف زاده، سید حسین، نظریه‌های مختلف در روابط بین‌الملل، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۸
 ۴. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، گنج دانش، ۱۳۸۵
 ۵. فلسفی، هدایت‌اله، حقوق بین‌الملل معاهدات، تهران، فرهنگ نو، ۱۳۷۹
 ۶. فلدرن، زیدل هوهن، حقوق بین‌الملل اقتصادی، ترجمه قاسم زمانی، تهران، مؤسسه مطالعات پژوهشهای حقوقی، ۱۳۹۱
 ۷. قوام عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۲
 ۸. کاظمی، علی اصغر، روابط بین‌الملل در تئوری و عمل، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۲
 ۹. کاظمی، علی اصغر، نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۰
 ۱۰. مقتدر، هوشنگ، حقوق بین‌الملل عمومی، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۸۳
 ۱۱. ماکیاول، نیکولو، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر پرواز، ۱۳۶۶
 ۱۲. مورگنتا، هانس جی، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمید مشیرزاده، تهران، مؤسسه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴
 ۱۳. نقیب زاده، احمد، نظریه‌های کلان در روابط بین‌الملل، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۳
14. Goldaman ,E.National security in information Age Fran Case 2004

Theoretical Review of General International Law and Collective Security

Sirus Nuraei

Assistant Professor, Department of Law, Islamic Azad University, West Islam Abad Branch

Abstract

There are many researches in field of international law; although most of the researches are not depended on certain concepts of international law, but also they can clear a kind of value analysis that can distort its scientific credit. This study is in fact theoretical analysis of international law, which has been found with the concept of the said term. In other words, this study tends to identify international law in the context of the current collective security. Tracing this situation in the age of bipolar system and new world order in international relations has completed the process of the present approach.

Keywords: international law, collective security, new world order, bipolar system
